

### متن پرسش

استاد مهربان سلام: این حال خراب کسی است که بوی گند گناهان گذشته همه خاطر و خیالش را پر کرده است و اکنون به وادی چه کنم افتاده است و شرمسار از اینکه این چه غلطهایی بود من کردم و نفهمیدم دل امانتی معصومانه بود و من به لجنش کشیدم و حالا نزدیک است به نا امیدی برسم اگر ابراهیمی این بتها را از خیالم نشکند خاکیان را گاهگاهی آسمانی لازم است / از رمق افتاده این دل، پهلوانی لازم است / مست دنیا از مسلمانی به دور افتاده ام / گوش کافرهای تائب را اذانی لازم است / هم سوار افتاده هم اسبش به روی خاک سرد / جسم و جان مُردند، اکنون جسم و جانی لازم است / گله اکنون در کمین گرگها افتاده است / بار الها! گوسفندان را شبانی لازم است / دل به شیطان داده ام، بار امانت بود دل / قلب سرگردان ما را دلستانی لازم است / راه پیدا بود، گم کردم، پی راهم، بیخس / گر امیدی هست غفارا! نشانی لازم است / بار دیگر آمدم شاهها! پناهم می دهی؟ / من گناه آلوده ام خط امانی لازم است / از شما یاران چه پنهان این دل وامانده را / کربلا و مشهد و قم-جمکرانی لازم است / دست این افتاده را یکبار دیگر هم بگیر / خاکیان را گاهگاهی آسمانی لازم است. ۲۱ مهرماه ۱۴۰۴

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین طور است که سروده اید. آری! اگر انسان ها خود را در زندگی روزمره غرق سازند تا سؤالات بزرگ و مشکل هستی شان به فراموشی سپرده شود، نه تنها عملاً بردباری خود را از دست می دهند، حتی آرامشی که در کنار زندگی هرکس او را در سایه خود قرار داده است، درک نمی شود. موفق باشید